

غلامرضا هاشمی^۱

منطقه قفقاز از لحاظ تعامل سیاسی و قومی مورد توجه بسیار می‌باشد. جمهوری آذربایجان در منطقه خودمختار ناگورنا - قره‌باغ با جمعیتی حدود ۱۵۰۰۰۰ نفر که اکثریت آنها ارمنی هستند، مواجه می‌باشد در مقابل جمهوری خودمختار نخجوان کشور آذربایجان که اکثریت آنها آذری می‌باشند، در همسایگی جمهوری ارمینستان و ایران قرار دارد. جمهوری گرجستان نیز شامل جمهوری‌های خودمختار آبخازیا و آجارستان و منطقه خودمختار اوستیای جنوبی می‌باشد. این تعارضات قومی و سیاسی بر اثر سیاستهای اتحادشوروی سابق به وجود آمده است. در این نوشتار سعی شده است عواملی همچون: بی‌ثباتی سیاسی - اجتماعی جمهوری‌های این منطقه، مشکلات و ضعف‌های اقتصادی جمهوری‌ها، مسایل انتقال منابع انرژی دریای خزر و فعالیت شرکتهای بین‌المللی نفتی، نقش و حضور روسیه در منطقه به عنوان عوامل درون منطقه‌ای تأثیرگذار بر امنیت منطقه قفقاز مورد بحث و بررسی قرار گیرد، هرچند نمی‌توان عوامل بیرون منطقه‌ای تأثیرگذار بر امنیت این منطقه را به دلیل موقعیت خاص استراتژیک و ژئوپلیتیک قفقاز که مورد توجه قدرتهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است، از نظر دور داشت.

منطقه قفقاز جنوبی، منطقه‌ای در جنوب فدراسیون روسیه و در طول کوههای بلند قفقاز است که زمانی بخشی از اتحادشوروی سابق بوده و هم‌اکنون شامل سه جمهوری آذربایجان، ارمنستان و گرجستان می‌باشد و طبق آمار سال ۱۹۹۵ به ترتیب دارای جمعیتی حدود ۷/۵، ۳/۵ و ۵/۵ میلیون نفر بوده که جمعاً جمعیتی بالغ بر ۱۷ میلیون نفر را شامل می‌شود. تحولاتی که در پی انتخاب گورباچف، به عنوان دبیرکل حزب کمونیست شوروی در سال ۱۹۸۵ آغاز شده بود، به همراه خود تغییراتی را به وجود آورد. سیاست «پرسترویکا» یا بازسازی اقتصادی که هدف آن احیای مجدد اقتصاد را کد کشور بود، ثابت شد که ناموفق بوده است و سیاست «گلاسنوست» یا آزادی اطلاعات که وی آن را ستون اصلی بازسازی اقتصادی می‌نامید، باعث به وجود آمدن

۱. آقای غلامرضا هاشمی کارشناس مسایل منطقه قفقاز است.

تمایلات ناسیونالیستی و تجزیه‌طلبی در جمهوری‌های اتحاد شوروی شد. با فروپاشی شوروی، جمهوری گرجستان در ۹ آوریل، جمهوری ارمنستان در ۲۳ اوت و جمهوری آذربایجان یک هفته بعد، در ۳۰ اوت ۱۹۹۱، اعلام استقلال کردند. برخلاف جمهوری‌های آسیای مرکزی که استقلال آنها نه از طریق جنبش‌های ناسیونالیستی، بلکه توسط رأی و نظر رهبران سیاسی که بسیاری از آنها هنوز بر سر قدرت هستند، شکل گرفت، استقلال جمهوری‌های منطقه قفقاز بر اثر احساسات شدید ناسیونالیستی به‌وقوع پیوست.

هر کدام از جمهوری‌های قفقاز دارای یک قوم و نژاد مسلط می‌باشد. «آذری‌ها» در جمهوری آذربایجان ۸۳٪، «ارمنی‌ها» در جمهوری ارمنستان ۹۳٪ و «گرجی‌ها» در جمهوری گرجستان ۷۰٪ جمعیت این جمهوری‌ها را تشکیل می‌دهند. به‌طوری که درصد جمعیت یک قوم مسلط در منطقه قفقاز بسیار قابل ملاحظه‌تر از جمهوری‌های آسیای مرکزی می‌باشد. به لحاظ مذهبی نیز اکثریت مردم جمهوری آذربایجان مسلمان و شیعه‌مذهب هستند؛ این در حالی است که اکثریت مردم جمهوری ارمنستان و گرجستان را پیروان دو شاخه کلیسای ارتدوکس غربی (کلیسای ارتدوکس ارمنستان و کلیسای ارتدوکس گرجستان) تشکیل می‌دهند. بنابراین در هریک از این جمهوری‌ها، مذهب رابطه نزدیکی با هویت ملی - قومی آنها دارد. زبانهای ملی هریک از سه کشور منطقه نیز به‌طور کامل از هم متفاوت می‌باشد. تنها به زبانهای ارمنی و گرجی در زمان اتحاد شوروی سابق اجازه داده شد که رسم‌الخط داشته باشند. در مقابل، رسم‌الخط آذری‌ها، به عنوان زبان آسیای مرکزی که سرچشمه آن براساس حروف عربی بود، به الفبای لاتین درآمد و متعاقب آن، رسم‌الخط سیریلیک که در روسیه استفاده می‌شود، جایگزین آن گردید.

۱. بی‌ثباتی سیاسی - اجتماعی در جمهوری‌ها

ساختار حکومتی در دوران اتحاد شوروی مجموعه‌ای از سلسله مراتب پیچیده‌ای بود که

بهرغم سلطه کامل حزب کمونیست بر آن، ترکیب پیچیده‌ای از نهادهای رقیب برای کسب نفوذ بیشتر را تشکیل می‌داد. در دوران اتحادشوروی، تلاشهای گسترده‌ای برای تسلط فرهنگ روسی بر فرهنگهای دیگر انجام شد و سیاستهای متنوعی برای روسی کردن ملیتها اجرا گردید. نظام متمرکز سیاسی آن دوران، اقتدار خویش را بر ملیتهای مختلف کشور به طرق گوناگون اعمال می‌کرد. برخی از این اهرمهای ساختاری عبارت بودند از: اشاعه ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی در سراسر کشور و ترویج علائق حزبی و منافع متمرکز؛

حزب و ساختار سلسله مراتبی آن در نقاط مختلف کشور، گرایشهای طبقاتی را به جای گرایشهای ملی تقویت می‌کرد و ساختار آن نیز هرگونه استقلال عمل مناطق را از میان می‌برد؛ ورود نخبگان محلی به حزب و ساختار رهبری، توسعه گرایشهای ملی را تضعیف می‌کرد؛ وابستگی‌های گوناگون جمهوری‌ها نسبت به مرکز، مانع بروز و احیاناً توسعه تمایلات ملی‌گرایانه می‌گردید؛

یکی از ابزارهای ساختاری مرکزی برای کنترل رشد ملی‌گرایی، وجود نیروهای سرکوبگری چون کا.گ.ب بودند.^(۱)

به‌هرحال، در پی فروپاشی اتحادشوروی و تجزیه آن به ۱۵ جمهوری، میراث پیچیده‌ای باقی ماند که نخستین آن یک مجموعه متنوع چندقومی و چندنژادی است که خود میراثی از فروپاشی نظام روسیه تزاری بود. به‌طوری که دشوارترین شرایط سیاسی - اجتماعی پس از فروپاشی اتحادشوروی در منطقه قفقاز ایجاد شد. در پاره‌ای از منابع، قفقاز به عنوان «موزه اقوام» شناخته شده است. بیش از ۶۰ گروه قومی با منشاء محلی - منطقه‌ای، در حدود ۳۰۰ هزار کیلومترمربع را اشغال کرده‌اند. همچنین ۶۰ گروه قومی دیگر در این منطقه زندگی می‌کنند که سرزمین مادری آنان در جای دیگری در خارج از منطقه قرار دارد. فرایند جمعیتی - قومی در قفقاز نیز تا اندازه‌ای تحت تأثیر سیاستهای رسمی قدرتهای منطقه قرار داشت. در سده‌های میانی، قدرتهای برتر منطقه همانند ایران و امپراتوری عثمانی علاقمند بودند که مسلمانان را در

میان اراضی اشغال شده مسیحیان ساکن کنند. از این رو، اسکان فشرده قبایل ترک در گرجستان و ارمنستان به وقوع پیوست. از ابتدای قرن ۱۹، امپراتوری روسیه سیاست «تفرقه‌افکنی و حکومت» را در قفقاز دنبال می‌کرد. پس از برقراری حکومت شوروی در قفقاز، این منطقه به جمهوری‌ها، جمهوری‌های خودمختار و نواحی خودمختار تقسیم شد که این گونه تقسیمات وضع سیاسی منطقه را آشفته‌تر کرد. جمهوری‌ها و استانهای شکل گرفته در قفقاز شمالی از تجربیات دولت مداری در مرزهای پیچیده، بی بهره بوده‌اند و ادعای آنها نسبت به بعضی نواحی، عمدتاً بر مبنای الگوهای عملی سکونت در زمانی بوده که حکومت شوروی تلاش می‌کرد تقسیمات کشوری - سرزمینی را بر اساس قلمروهای قومی، برقرار سازد. در پاره‌ای موارد تعیین قلمرو مشخص برای اقوام مختلط امکانپذیر نگشته، به طوری که هم‌اکنون تقریباً در همه جمهوری‌های خودمختار قفقاز شمالی، امکانات بالفعل و بالقوه برای درگیری‌های قومی وجود دارد. (۲)

۲. مسایل و مشکلات اقتصادی جمهوری‌ها

بنابه عقیده بسیاری از کارشناسان سیاسی و اقتصادی که تحولات اتحاد شوروی سابق را در چندساله اخیر دنبال کرده‌اند، یکی از عوامل اصلی تحولاتی که نهایتاً منجر به فروپاشی شوروی گردید، ناتوانی اقتصادی این کشور بوده است. عللی که باعث این ناتوانی اقتصادی شدند را می‌توان به دو دسته خارجی و داخلی تقسیم کرد. از عمده‌ترین علل خارجی می‌توان به مسابقه تسلیحاتی با غرب، تحریم‌های اقتصادی گاه و بیگاه کشورهای سرمایه‌داری و هزینه‌های سنگین نگهداری اتحادیه بلوک شرق، اشاره کرد که البته علل خارجی تأثیرگذار بر اقتصاد شوروی سابق، امروزه با فروپاشی این کشور تا حدودی رنگ باخته است. علل داخلی فروپاشی اقتصاد شوروی که همچنان به حیات خویش در جمهوری‌های شوروی سابق ادامه می‌دهد با توجه به اوضاع سیاسی و اقتصادی این کشورها، تشدید نیز شده است. از عمده‌ترین علل داخلی می‌توانیم به

کاهش کارایی، افزایش هزینه‌های تولید، سطح پایین تکنولوژی، فقدان انگیزه برای نوآوری در صنعت و ناکامی در بهبود کیفیت محصولات تولیدی اشاره کنیم. علاوه بر این، مواردی که طی چند ساله اخیر بیش از همه اقتصاد این جمهوری‌ها را با مشکلات عدیده‌ای مواجه ساخت، تمرکزگرایی بازمانده از نظام متمرکز قبلی است. تمرکز بیش از حد صنایع و ارتباطات که ناشی از نظام برنامه‌ریزی مرکزی بوده، ریشه در ساختارهای سیاسی پیشین داشته است که اکنون با توجه به گذار به سیستم بازار آزاد، مشکلات و موانع متعددی را در مسیر تحولات ایجاد می‌کند. به طوری که یکی از عمده‌ترین نتایج این تمرکز اقتصادی، ادغام اقتصاد یکایک جمهوری‌های شوروی سابق در یکدیگر و خصوصاً جمهوری فدراتیو روسیه است که وارث اصلی اتحاد شوروی محسوب می‌شود.^(۳) به هر حال، بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و استقلال جمهوری‌ها، به دلیل اجرای سیاستهای اقتصادی طراحی شده کرملین، جمهوری‌های منطقه در مسیر بازسازی با مشکلات و موانع بسیاری مواجه می‌باشند که از جمله این موانع عبارتند از:

الف) تک‌محصولی بودن اقتصاد: سیاست اقتصادی کرملین در قبال جمهوری‌های منطقه بر این اصل بنا شده بود که امکانات هریک از این جمهوری‌ها، به‌رغم دارا بودن توانایی فعالیت در زمینه‌های مختلف کشاورزی، صنعتی، عمدتاً در زمینه یک قلم کالا متمرکز گردیده و در سایر زمینه‌ها وابسته به واردات باشند.

این جمهوری‌ها به‌منظور تنوع تولیدات و عدم نیاز به واردات و در مرحله بعد توسعه صادرات، نیاز به سرمایه‌گذاری‌های هنگفتی در امور زیربنایی در بخشهای صنعت و معدن بوده که این جمهوری‌ها فاقد توان مالی کافی برای اجرای این طرح‌ها می‌باشند. برای حل این معضل، بسیاری از دولتمردان جمهوری‌های جدیدالاستقلال دست نیاز به سوی شرکتها و بانکهای خارجی و اکثراً غربی دراز نموده‌اند که با توجه به شناخت شرکتهای غربی از منابع بکر و ذیقیمت

نهفته در منطقه، با گذشت مدت کوتاهی این جمهوری‌ها دهها قرارداد عظیم استخراج و بهره‌برداری از منابع معدنی و انرژی با شرکتهای خارجی منعقد نموده‌اند. یکی از این قراردادها، قرارداد منعقد بین دولت جمهوری آذربایجان و چند شرکت بزرگ نفتی غرب در شهریور ۱۳۷۳ می‌باشد. به موجب این قرارداد که به دلیل ارزش زیاد آن، به «قرارداد قرن» شهرت یافته، طی مدت ۳۰ سال ۵۱۱ میلیون تن نفت از دریای خزر استخراج شده که از این میزان فقط ۲۵۳ میلیون تن نفت استخراجی متعلق به جمهوری آذربایجان خواهد بود. ۸۰ درصد از سرمایه‌گذاری‌های لازم که معادل ۷/۴ میلیون دلار می‌گردد، توسط شرکتهای غربی پرداخت خواهد شد. همچنین ۵۵ میلیارد متر مکعب گاز حاصل از این بهره‌برداری به جمهوری آذربایجان تعلق خواهد داشت.^(۴)

ب) وابستگی ساختاری به روسیه از نظر لجستیک و حمل و نقل بین‌المللی: یکی دیگر از مشکلات اساسی جمهوری‌های منطقه در زمینه اقتصاد و بازرگانی خارجی، وابستگی این کشورها به قلمرو روسیه و تأسیسات موجود در آن می‌باشد. طی دوران حکومت شوروی سابق، جاده‌ها، خطوط راه آهن، خطوط لوله انتقال نفت و گاز به نحوی احداث گردیده بودند که نهایتاً به روسیه ختم می‌شوند.

این مسأله پس از کسب استقلال به عنوان یک مشکل عمومی برای جمهوری‌های منطقه به منظور حمل و نقل کالاهای صادراتی و وارداتی آنها مطرح می‌باشد. عدم دسترسی مستقیم بعضی از جمهوری‌های منطقه همانند آذربایجان و ارمنستان به آبهای بین‌المللی و محصور بودن این کشورها و همچنین وجود سد بزرگی چون روسیه در مقابل آنها، مشکل اصلی بازرگانی خارجی این کشورها در زمینه حمل و نقل کلیه کالاهای مورد مبادله با خارج از قلمرو شوروی سابق می‌باشد. به عنوان نمونه، جمهوری آذربایجان برای انتقال منابع انرژی خود به بازارهای جهانی با مشکلاتی مواجه می‌باشد. هر چند خط لوله انتقال نفت از آذربایجان به

گرجستان (باکو - سوپسا) احداث شده است ولی بروز جنگ در قره‌باغ و همچنین مشکلات موجود در منطقه آبخازستان و موجب گردیده تا این جمهوری به صدور نفت خود از طریق خاک روسیه (باکو - نوروسیسک) مجبور گردد. (۵)

۳. مسایل دریای خزر

منطقه ژئوپلیتیک خزر که هویت جدید خود را بعد از فروپاشی شوروی به دست آورده است، جزو مناطق خفته‌ای بود که پس از جنگ سرد و در دههٔ اخیر، از خفتگی بیدار شده و به صورت یک منطقه فعال و دارای کارکردهای خاص درآمد است. دلیل اصلی تحول در هویت ژئوپلیتیک خزر را باید در تحول الگوی موازنه قدرت دوران جنگ سرد و پدیدار شدن ساختار جدید قدرت جهانی جستجو کرد. زیرا در دوره جنگ سرد که از ویژگی‌های آن ایستایی و عدم تحرک در ساختار ژئوپلیتیک جهان بود، در منطقه خزر نیز نوعی آرامش و سکون حکمفرما بود ولی پس از تحول در ساختار نظام بین‌الملل، منطقه خزر از سیطره الگوی توازن قوا خارج شده و نیروهای ژئوپلیتیکی درونی آن فعال گردیده و در پیوند با نیروهای فعال برون منطقه‌ای از پویایی خاصی برخوردار گردیده است. به طوری که امروزه خزر به عنوان یکی از مناطق مهم، مورد توجه نظام بین‌المللی و قدرتهای جهانی قرار گرفته و الگوی رقابت جدیدی در این حوزه در حال شکل‌گیری است. منطقه خزر با چهار حوزه ژئوپلیتیک مشخص ارتباط دارد که عبارتند از: حوزه آسیای مرکزی در شرق؛ حوزه قفقاز در غرب؛ حوزه ایران در جنوب؛ حوزه روسیه و اسلاو در شمال. (۶)

حوزه‌های چهارگانه مذکور، بر حوزه خزر تأثیر گذاشته و هویت ژئوپلیتیک آن را شکل می‌دهند. از این رو مسایل خزر را باید حاصل ترکیب و اختلاط مسایل و دیدگاه‌های خاص چهار حوزه مذکور دانست که در دو حوزه غربی و شرقی نیز با نیروهای مداخله‌گر فرامنطقه‌ای پیوند خورده و الگوی پیچیده‌ای از رقابت و همگرایی را شکل می‌دهد که این مداخله با واکنش بخش شمالی و جنوبی خزر نیز روبرو گردیده است. منطقه قفقاز در ناحیه غربی این حوزه، اهمیت

ژئوپلیتیک خاصی دارد و سه کشور کوچک واقع در آن که همواره دارای ویژگی‌های استراتژیک در خور توجهی بوده‌اند و با سه قدرت منطقه‌ای یعنی ایران، ترکیه و روسیه مرزهای مشترکی دارند. علاوه بر موارد بیان شده، اهمیت حوزه دریای خزر به‌طور عمده به لحاظ وجود منابع قابل توجهی از ذخایر نفت و گاز نهفته در این منطقه است که در ذیل به آن اشاره خواهیم داشت.

منابع نفت و گاز دریای خزر

آمار و ارقام مربوط به کل ذخایر نفت و گاز حوزه دریای خزر به‌طور قابل ملاحظه‌ای با هم تفاوت دارند که البته بایستی بین «ذخایر پیش‌بینی شده» و «ذخایر اثبات شده» تفاوت قایل شد. در مورد ذخایر نفت دریای خزر تاکنون ارقام ذیل از سوی بخشهای مختلف اعلام شده است:

- اداره انرژی آمریکا، ۲۰۰ میلیارد بشکه؛

- مؤسسه بین‌المللی مطالعات استراتژیک لندن، ۳۰ میلیارد بشکه؛

- وزارت سوخت و انرژی روسیه، ۱۱۰ میلیارد بشکه.

به‌رغم برآوردهای اغراق‌آمیز، تحقیقات اخیر میزان ذخایر نفت این حوزه را بین ۱۵ تا ۳۰ میلیارد بشکه ذکر می‌کند، که در چنین حالتی حوزه دریای خزر بر حسب ذخایر نفتی آن قابل مقایسه با دریای شمال با ۱۷ میلیارد بشکه و آمریکا با ۲۹/۸ میلیارد بشکه، می‌باشد. ذخایر گاز ثابت شده در حوزه دریای خزر بین ۵/۵۸ تا ۸/۳ تریلیون مترمکعب گزارش گردیده است که البته با توجه به کشف ذخایر گازی جدید در حوزه شاهد نیز که میزان آن ۷۰۰ میلیارد مترمکعب اعلام گردیده، بر حجم ذخایر گاز این حوزه افزوده می‌گردد.^(۷) برخی تحلیلگران شکاف عظیم بین دو منبع در مورد ذخایر را به عنوان تلاش سازمان یافته و اشنگتن در جهت اغراق در اهمیت منابع انرژی دریای خزر به خاطر کاستن از وابستگی به خلیج فارس تلقی می‌کنند. از این رو امکان به‌کارگیری خزر به عنوان مهمترین رقیب بلندمدت و جایگزین برای خلیج فارس بسیار بعید است. ذخایر عظیم نفت و گاز خلیج فارس جای شک و تردید ندارد و این در حالی است که

تولیدات خزر به احتمال زیاد شبیه وضعیت دریای سیاه است و به شرطی که موانع ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک آن از بین برود^(۸) همچنین بزرگ جلوه دادن ذخایر دریای خزر برای چند گروه دارای منفعت بسیار خواهد بود:

- آمریکا با اهداف سیاسی و استراتژیک برای مبارزه با ایران و محدود کردن روسیه در

منطقه خزر؛

- کشورهای آذربایجان، ترکمنستان و قزاقستان برای جلب نظر سرمایه‌گذاران خارجی که

در این میان اهداف سیاسی دوری از روسیه نیز مدنظر مقامات این کشورها قرار دارد؛

- شرکتهای نفتی با تبلیغات وسیع راجع به منابع عظیم نفت منطقه خزر و همزمان با

مشارکت در کنسرسیوم‌های مختلف منطقه، تقریباً بدون هزینه، ارزش سهام خود را در بازارهای

بورس بالا می‌برند.^(۹) به‌رغم این پیش‌بینی‌های احتیاطی، دریای خزر توانایی بالقوه‌ای برای

فراهم کردن نفت و گاز طبیعی دارد. به‌علاوه این بهره‌برداری وسیع و گسترده از منابع خزر،

مستلزم همکاری منطقه‌ای و بین‌المللی برای غلبه بر دو مشکل اصلی یعنی انتخاب مسیرهای

انتقال نفت و گاز و تعیین رژیم حقوقی دریای خزر می‌باشد.

خطوط انتقال انرژی

هرچند در ابتدا وجود منابع عظیم نفت و گاز در حوزه دریای خزر، بیشتر با انگیزه

سیاسی اغراق‌آمیز جلوه داده می‌شد، ولی به هر حال با توجه به قطعیت ذخایر قابل توجه انرژی

در این منطقه، موضوع مهمی که بلافاصله در این ارتباط مطرح شد، مسأله نحوه انتقال این انرژی

به بازارهای مصرف می‌باشد. با توجه به این که این حوزه یک منطقه محصور در خشکی است،

بنابراین مناسبترین وسیله انتقال نفت و گاز از مسیر خشکی با خطوط لوله تشخیص داده شده

است. با در نظر گرفتن منافع اقتصادی که عبور خطوط لوله نفت و گاز برای کشورهای واقع در

مسیر آنها دربردارد، رقابتهای جدی و فشرده‌ای بین کشورهایی که در مسیر عبور خطوط لوله

می‌توانند قرار گیرند، به‌وجود آمده است. از سوی دیگر، توجه به این واقعیت که کشوری که راه خروجی منابع انرژی دریای خزر را فراهم نماید، از مزیت‌های ویژه‌ای برخوردار خواهد بود، باعث گردید تا کنترل خطوط لوله‌های نفت و گاز همانند در دست داشتن خود منابع انرژی، آثار راهبردی وسیعی را در بر داشته باشد. بنابراین در گزینش مسیرهای خطوط لوله جدا از ملاحظات اقتصادی که نقش تعیین‌کننده‌ای در قیمت‌نهایی محصول و عرضه آن به بازارهای بین‌المللی دارد، ملاحظات سیاسی نیز به‌طور مشخص از سوی آمریکا و متحدین این کشور ملحوظ گردیده است.^(۱۰) رهبران کشورهای حوزه دریای خزر توسعه ذخایر هیدروکربونی خود را به‌عنوان پایه‌ای برای کامیابی اقتصادیشان در نظر می‌گیرند. اما این کشورها در خشکی محصور شده‌اند و مجبورند نفت و گاز طبیعی خود را از طریق خطوط لوله‌ای که از چندین مرز بین‌المللی عبور می‌کند به بازارهای مورد نظرشان حمل کنند. بنابراین فرایند انتخاب و احداث مسیرهای خطوط لوله پیچیده بوده و نیازمند مذاکرات حساسی با طرفهای متعددی است. چرا که عبور خطوط لوله می‌تواند برای کشورهای ترانزیت‌کننده منافع متعدد سیاسی و مالی به‌ارمغان آورد. این منافع شامل دسترسی به نفت و گاز طبیعی برای تأمین نیازهای داخلی، سرمایه‌گذاری و اشتغال، درآمدهای ترانزیتی قابل توجه و قدرت نفوذ بر روی جریان نفت و گاز می‌باشد.^(۱۱) فرایند احداث مسیرهای خطوط لوله موجود در منطقه خزر به منظور پیوند دادن مناطق داخلی اتحاد جماهیر شوروی سابق طراحی شده بود که از خود روسیه عبور می‌کرد. به‌گونه‌ای که اکثر خطوط لوله نفت و گاز خزر به بندر «نوروسیسک» روسیه در دریای سیاه می‌رسد. اما این شبکه موجود به چند دلیل، متناسب با تحولات جدید سیاسی و اقتصادی نمی‌باشد:

اول، با وجود سرمایه‌گذاری‌ها و تلاشهای زیاد برای توسعه استعداد‌های نفت و گاز خزر، اطمینانی وجود نداشت که شبکه روسیه بتواند میزان فزاینده صادرات پیش‌بینی شده را جابجوا باشد؛

دوم، به‌منظور رسیدن به بازارهای اروپا، نفتکش‌های راهی شده از بندر «نوروسیسک»

مجبورند از تنگه شلوغ و پُراز دحام بسفر عبور کنند که موجب مخاطرات امنیتی و محیط زیستی است؛

سوم، شبکه خطوط لوله موجود به‌دنبال بازارهای مدیترانه است و بازارهای روزافزون آسیا را دربر نمی‌گیرد؛

چهارم، یک رشته ملاحظات سیاسی و امنیتی نیز وجود دارد که وابستگی دولتهای خزر به روسیه به عنوان تنها مسیر صادراتی خود، تا چه زمانی بایستی تداوم داشته باشد.

در حال حاضر، اکثر خطوط لوله از خاک روسیه عبور می‌کند که در صورت انتقال منابع انرژی از مسیرهای شمال، توجه به دو نکته ضروری به‌نظر می‌رسد:

۱. منابع انرژی غرب به میزان قابل توجهی تحت کنترل و نظارت روسیه قرار خواهد گرفت؛

۲. ناآرامی‌ها و وقوع جنگ چچن این مسیر را بیش از حد ناامن کرده است. با وجود حل‌وفصل نسبی مسایل استقلال‌طلبان چچن، ریشه‌های ناآرامی‌ها کاملاً از بین نرفته و با مختصر تحولی، مستعد خشونت و ادامه درگیری است.^(۱۲)

به‌طور کلی روسیه کوشیده است با حفظ مسیرهای سنتی انتقال انرژی از خاک خود، کشورهای حوزه خزر را همچنان از نفوذ غرب خصوصاً آمریکا حفظ و با توسعه حضور بیگانگان مقابله کند. غرب نیز در پی بهره‌مندی از ذخایر عظیم انرژی دریای خزر، روسیه را به پیگیری سیاستهای امپریالیستی و به رسمیت نشناختن حاکمیت ملی کشورهای ساحلی خزر متهم کرده است. تلاشهای دوطرف برای دسترسی به این منابع عظیم انرژی به نوبه خود دگرگونی‌های وسیعی را در سیاستهای منطقه‌ای ایجاد کرده است.^(۱۳) از سوی دیگر، آمریکا مسیر اصلی انتقال نفت حوزه دریای خزر را مسیر باکو - تفلیس - جیهان می‌داند و از آن حمایت می‌کند. به‌طوری که در اجلاس سازمان امنیت و همکاری اروپا در استانبول (۱۹۹۹)، موافقتنامه‌های احداث خط لوله نفت باکو - جیهان به امضای رؤسای جمهور کشورهای مسیر و آمریکا به عنوان

ناظر رسید.^(۱۴) این در حالی است که با توجه به مطرح بودن این طرح طی یک دهه اخیر و با وجود تبلیغات فراوان بنابه دلایلی همچون؛ طولانی و کوهستانی بودن مسیر، هزینه بالا و عدم تأمین مالی پروژه، عدم وجود نفت کافی جهت عبور از این خط لوله و مشکلات امنیتی موجود در طول مسیر، به رغم اعلام پی در پی مسئولین پروژه مبنی بر آغاز عملیات احداث خط لوله، هنوز به مرحله اجرا در نیامده است. با این وجود، مسیر ایران به عنوان اقتصادی ترین، نزدیکترین و امن ترین مسیر به دو صورت امکان انتقال منابع نفت و گاز خزر را به بازارهای جهانی فراهم می سازد:

معاوضه نفت و گاز: در این صورت نفت کشورهای حاشیه دریای خزر در شمال به ایران تحویل داده شده و برای تصفیه به پالایشگاههای تبریز، اراک، تهران و اصفهان فرستاده می شود و برای مصارف داخلی مناطق شمالی کشور مورد استفاده قرار می گیرد. به ازای همین مقدار، ایران نفت را از منابع جنوبی و از طریق خلیج فارس به حساب تولیدکنندگان صادر می کند.

احداث خط لوله تا ترمینالهای خلیج فارس: این مسیر نیز از لحاظ اقتصادی مقرون به صرفه بوده و یک مسیر کاملاً منطقی به نظر می رسد. اهمیت مسیر ایران برای غرب و کمپانی های سرمایه گذار بیشتر از نگرانی های سیاسی ناشی می شود. آنها بر این عقیده اند که عبور خط لوله از ایران، رگ حیاتی عبور انرژی را در اختیار ایران قرار می دهد و استدلال می کنند که اجرای این طرحها و سرمایه گذاری در ایران با سیاستهای تحریم آمریکا مغایرت دارد.

به هر حال، هنوز تصمیم نهایی و قطعی در مورد خطوط لوله با توجه به ابهامات موجود در زمینه میزان واقعی ذخایر انرژی نهفته در این منطقه و نحوه تأمین هزینه های هنگفت چندمیلیارد دلاری طرحهای مربوط به خطوط لوله، امری دشوار به نظر می رسد که با اکتشاف حوزه های جدیدتر و احتمالاً عدم تحقق پیش بینی ها و برآوردهای قبلی، بسیاری از این محاسبات دچار تغییر و دگرگونی خواهد شد. بر همین اساس، هر چند احداث خطوط لوله جنبه سیاسی یافته است، لیکن به نظر می رسد که در نهایت، تصمیم گیری ها متکی بر واقعیات اقتصادی خواهد بود.

وضعیت رژیم حقوقی دریای خزر

رژیم حقوقی حاکم بر دریای خزر، بخصوص چگونگی بهره‌برداری از منابع بستر و زیربستر آن، مدتهاست که جزو مهمترین مباحث سیاسی است و کشورهای ساحلی هرکدام بنا بر منفعت خود، مسأله مالکیت منابع نفت و گاز، اکتشاف، استخراج و انتقال آن را مطرح می‌نمایند. وضعیت حقوقی دریای خزر تاکنون منبعت از دو معاهده بوده است. اولین آنها عهدنامه مودت و دوستی مابین دولت ایران و دولت اتحاداشتراکی شوروی روسیه در سال ۱۹۲۱ و دومین آن، قرارداد بازگانی مابین دولت ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در سال ۱۹۴۰ است که این دریا را دریای مشترک میان ایران و اتحادشوروی دانسته است. به دنبال فروپاشی اتحادشوروی در سال ۱۹۹۱ و افزایش تعداد کشورهای ساحلی از دو به پنج کشور (جمهوری اسلامی ایران، جمهوری فدراتیو روسیه، جمهوری ترکمنستان، جمهوری قزاقستان و جمهوری آذربایجان) و همچنین پیشرفتهای علمی و فنی در زمینه بهره‌برداری از منابع این دریا، ضرورت تکمیل رژیم حقوقی دریای خزر و انطباق آن با شرایط جدید به تدریج مطرح گردید. جمهوری آذربایجان با منابع نفتی قابل توجه در نقاط دور از ساحل، اولین کشوری بود که به‌طور یکجانبه، منطقه‌ای ملی را در دریای خزر برای خود اعلام نمود و توافقاتی را با کنسرسیوم‌های نفتی در خصوص بهره‌برداری از منابع این دریا، به امضا رساند. پس از آن، روسیه و ایران که دارای ذخایر هیدروکربونی در حوزه خزر هستند، اعلام کردند که قراردادهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ هنوز معتبر می‌باشند و هیچ تغییری در ترتیبات حقوقی منطقه بدون توافق پنج کشور ساحلی نباید به وجود آید. در مقابل، دولتهای جدید پابندی به این قراردادها را مغایر با منافع ملی، استقلال و آزادی عمل خود می‌دانند، مضافاً این که آن را نشانگر نوعی وابستگی مجدد به قدرت بلامنازع قبلی، تلقی می‌کنند و تغییر بنیادین اوضاع و احوال، ایجاد دگرگونی‌هایی در خصوص بسته بودن دریای خزر و ماهیت دریاچه‌ای آن و نیاز مبرم جهت استفاده مؤثر از منابع طبیعی برای توسعه اقتصادی، رژیم حقوقی گذشته را فاقد مشروعیت دانسته و معتقدند رژیم حقوقی جدیدی

براساس نظام حقوقی رایج و ناظر بر دریا‌های مشترک بر طبق کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها تنظیم و تدوین شود. (۱۵)

در این زمینه دولتهای دو جمهوری آذربایجان و قزاقستان، راههای حقوقی متفاوتی را برای نیل به مقصود خود پیشنهاد کرده‌اند. جمهوری ترکمنستان نیز ضمن تمایل بر نگرشهای حقوقی دو دولت دیگر، از ارائه طرح خاصی خودداری کرده است و دولتهای ایران و روسیه، بر این باورند که قرار دادهای قبلی به‌ویژه اصول برابری و مشارکت، بایستی اساس مذاکرات قرار گیرد و با توجه به تحولات جدید و بهره‌گیری از اصول مترقی حقوق بین‌الملل، موافقتنامه‌های جدیدی در خصوص بهره‌برداری از منابع بستر و زیربستر دریای خزر، شیلات، حفظ محیط زیست و جلوگیری از آلودگی و کشتیرانی منعقد گردد و نهادهای مشترک جدیدی برای به اجرا درآوردن آنها، پیش‌بینی گردد. البته موانعی در تعیین رژیم حقوقی جدید دریای خزر وجود دارد که از آن جمله می‌توان به اختلاف نظر در مورد موقعیت دریای خزر، رقابت میان قدرتهای منطقه‌ای، مسایل و مشکلات زیست محیطی و مسایل ناشی از حضور کشورهای غربی برای نفوذ در حوزه خزر اشاره کرد. (۱۶) بنابراین حفظ صلح و امنیت منطقه ایجاب می‌کند که قبل از برخورد منافع، دولتها با همکاری یکدیگر رژیم حقوقی مناسب و قابل قبولی را مورد بررسی قرار دهند.

۴. نقش و حضور روسیه در منطقه

روسیه در قفقاز با یک تناقض روبروست. آیا این کشور جزو بازیگران خارجی است؟ در حالی که بخش قفقازی روسیه به تنهایی بزرگتر از سه کشور مستقل قفقاز است و یا از بازیگران داخلی است؟ در این صورت رفتار او با سه کشور دیگر چگونه می‌تواند باشد؟ بدین دلیل در داخل روسیه همیشه قفقاز چالشی مضاعف بوده است. منطقه قفقاز بخشی از سرحدات روسیه را تشکیل می‌دهد، به همین سبب چه در دوره تزارها و چه در دوره حکومت شوروی، اهمیت خاصی داشته که ناشی از ویژگی‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی این منطقه است. پس از

فروپاشی اتحاد شوروی، سرحدات طبیعی روسیه در جنوب بر خط‌الرأس کوههای قفقاز قرار گرفت و مرزهای بین‌المللی روسیه، از رود آرس به ستیغ کوههای قفقاز بزرگ منتقل شد و قفقاز به صورت «لولای استراتژیک» درآمد. (۱۷)

قفقاز به عنوان یکی از پرماجرترین مناطقی که بعد از فروپاشی شوروی وارد عرصه سیاست منطقه‌ای و بین‌المللی گردیده و مسایل امنیتی و اقتصادی که به هم‌گره خورده است. روسیه نیز به رغم مشکلات مختلف اقتصادی، قومی و سیاسی، بنابه دلایل ذیل علائق و انگیزه‌های فراوانی در حفظ و نفوذ خود در قفقاز دارد که عبارتند از:

- کنترل خیزش‌های قومی - مذهبی و جلوگیری از گسترش آن به داخل روسیه جهت

حفظ امنیت داخلی و تمامیت ارضی کشور؛

- دفاع از سرزمین روسیه در مقابل حملات احتمالی قدرتهای جهانی از سوی جنوب؛

- جلوگیری از اعمال نفوذ سیاسی کشورهای همسایه آسیایی؛

- حفظ منافع اقتصادی از طریق دسترسی به بنادر و راههای ارتباطی؛

- جلوگیری از خشونت‌های قومی به منظور حمایت از اتباع و دیگر اقوام هم‌نژاد خود؛

- ممانعت از دسترسی قدرتهای خارجی به مناطقی که ممکن است از آنجا برای تهدید

علیه روسیه استفاده شود؛

- حفظ پایگاه‌های مهم نظامی حتی در صورت خروج نظامی روسیه از منطقه. (۱۸)

به‌طور کلی می‌توان گفت که دولت روسیه هنوز قدرت مسلط منطقه است و توان آن را

دارد که بنابر اقتضای منافع سیاسی خود تحولات جاری را به نفع خویش تحت‌الشعاع قرار دهد.

حوادث چچن و واکنش نظامی روسیه در قبال گرایش استقلال‌طلبانه در جمهوری گرجستان،

نشان می‌دهد که در منطقه قفقاز مسایل امنیتی و ثبات سیاسی بیش از هر مسأله و موضوع

دیگری تعیین‌کننده می‌باشد. روسیه مهمترین بازیگر در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و

امنیتی در قفقاز می‌باشد و تحرکات این کشور، سرنوشت کلی منطقه را از خود متأثر می‌سازد.

تمامی مناطق خودمختار و جمهوری‌های سه‌گانه مستقل قفقاز یعنی آذربایجان، ارمنستان و گرجستان از برداشت‌ها و رفتار امنیتی روسیه تأثیر می‌پذیرند و زندگی اقتصادی این جمهوری‌ها را نمی‌توان خارج از عنصر حضور نظامی و امنیتی روسیه مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. قفقاز برای روسیه به حدی حیاتی است که می‌توان در یک تحلیل اندام‌وار، آن را به «قلب استراتژیک» این کشور تشبیه نمود. این اهمیت عمده‌تاً ریشه در جغرافیای روسیه و جغرافیای قفقاز دارد. از پرتو همین جغرافیاست که قفقاز از نظر امنیتی و اقتصادی برای روسیه مهم و حیاتی می‌شود.

به هر حال، آنچه از تاریخ حضور روسیه در منطقه می‌توان استنباط نمود این است که اولاً، سخت بودن تسلط بر منطقه توسط روسیه است. علت این سختی را باید در ساختار جغرافیایی، قومی و مذهبی منطقه جستجو کرد. ثانیاً، آسیب‌پذیری روس‌ها از نظر حضور قدرتهای خارجی است. تقریباً این یک قانونمندی عام است که سست شدن سلطه روسها از یک طرف گرایش به استقلال در بین مردمان قفقاز و از طرف دیگر امکان تحرک قدرتهای دیگر اعم از قدرتهای منطقه‌ای و بین‌المللی را در منطقه قفقاز فراهم آورده است. (۱۹)

اهمیت استراتژیک قفقاز برای روسیه

در خصوص نقش استراتژیک قفقاز در بقای فدراسیون روسیه باید گفت که قفقاز شمالی در جنوب روسیه واقع شده و هرگونه تحول غیرمترقبه در قفقاز شمالی، مساوی با خدشه‌دار شدن تمامیت ارضی این کشور قلمداد می‌گردد. مخصوصاً اگر در نظر بگیریم که در فدراسیون روسیه نیز بیش از ۱۰۰ قوم زندگی می‌کنند و ۲۱ منطقه و جمهوری خودمختار روسیه عمده‌تاً براساس مرزبندی قومی، شکل گرفته‌اند. واکنش خشن روسها به گرایش استقلال‌طلبانه چنین نشأت گرفته از همین نگرانی روسیه است. جنبه بقای روسیه صرفاً به امکان گسستن پیوند اقوام مختلف در قفقاز بر نمی‌گردد. قفقاز تنها کانال ارتباطی جدی روسیه با دریاهای آزاد و بالطبع

شاهراه تنفس استراتژیک روسیه است که در این خصوص ذکر نکات ذیل ضروری است. نکته اول این که روسیه ساحل نسبتاً کمی را در دریای سیاه در اختیار دارد. مقدار این ساحل در دوران شوروی نسبتاً چشمگیر بود ولی با فروپاشی شوروی و استقلال جمهوری‌های عضو شوروی، اوکراین و گرجستان، بخش عمده‌ای سواحل دریای سیاه را به خود اختصاص دادند. شایان توجه آن که مهمترین کانون تجمع قدرت نیروی دریایی شوروی در سواحل دریای سیاه قرار داشت که در حال حاضر جزء قلمرو اوکراین قلمداد می‌گردد. چگونگی تقسیم ناوگان دریای سیاه تبدیل به منازعه‌ای جدی بین اوکراین و روسیه شده است. به طوری که روابط اوکراین و روسیه از ماهیت شکننده‌ای برخوردار بوده و بخشی از این روابط به حوزه دریایی سیاه و یا به عبارت بهتر، به قفقاز برمی‌گردد.^(۲۰) نکته دومی که در خصوص نقش ارتباطی قفقاز برای روسیه حائز اهمیت است، همجواری دریای سیاه با مدیترانه از طریق بسفر و داردانل می‌باشد. حالت انحصاری ارتباطات دریای روسیه در حوزه مدیترانه و اروپا از طریق این کانال، روابط پیچیده‌ای را با ترکیه به همراه آورده است. با توجه به گذر حجم عظیم کشتی‌های مختلف و مخصوصاً کشتی‌های نفتکش که از روسیه می‌آیند، ترکیه به لحاظ دلایل زیست محیطی خواهان اعمال رژیم خاص دریانوردی بر این تنگه‌هاست؛ ولی روسیه در این زمینه با شرایط ترکیه هماهنگی نداشته و سعی دارد از طریق سازمان دریانوردی بین‌المللی، ترکیه را تحت فشار قرار دهد. اهمیت ارتباطی کانالهای بسفر و داردانل مخصوصاً بعد از عقد قرارداد شرکت نفتی شورون با قزاقستان بیشتر شده، چرا که براساس این قرارداد، نفت قزاقستان به بندر روسی نوروسیسک در دریای سیاه و همچنین انتقال نفت جمهوری آذربایجان به این بندر از طریق خطوط لوله و از آنجا با تانکرهای نفتکش به بازارهای جهانی صادر می‌گردد.^(۲۱)

نکته سومی که در ارتباطات روسیه از طریق قفقاز قابل طرح است، جنبه کلیدی بودن قفقاز در ارتباط با خاورمیانه است. راه عبور روسیه به خاورمیانه از قفقاز می‌گذرد و هرچند روسیه نسبت به دوره اتحاد شوروی، در خاورمیانه، قدرت و نفوذ گذشته را ندارد ولی نباید فراموش کرد

که روسیه همچنان در همسایگی خاورمیانه قرار دارد و کلید عبور به خاورمیانه، قفقاز می‌باشد. (۲۲)

با وجود فروپاشی اتحاد شوروی، استراتژی مورد نظر در منطقه قفقاز تغییر نکرده و فدراسیون روسیه که جایگزین آن شده، همان استراتژی کهن را در منطقه دنبال می‌کند. روسیه عنوان بزرگترین و قدرتمندترین بازیگر منطقه، قفقاز را جزو «منطقه دفاعی» خود می‌داند و دارای علایق بسیاری در آن است. سیر حوادث نشان می‌دهد که حل هر معادله سیاسی و اقتصادی و پیمان امنیتی در قفقاز بدون مشارکت روسیه امکان‌پذیر نخواهد بود. به نظر می‌رسد تلاش‌های روسیه برای به دست آوردن جایگاه قبلی اتحاد شوروی در منطقه، یکی از عوامل مهم بحران‌های موجود در منطقه قفقاز باشد. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، در درون ساختارهای سیاسی - اداری منطقه قفقاز که براساس تفکرات استراتژیک شوروی ایجاد شده بود، تعدادی از بحران‌های کنونی در منطقه پدید آمد که در هریک از آنها مسایل ژئوپلیتیک دخالت داشتند. (۲۳)

ملاحظات اقتصادی روسیه در قفقاز

در کنار جنبه‌های امنیتی، قفقاز از نظر اقتصادی نیز برای روسیه حائز اهمیت است. عمده‌ترین مسأله از این جهت، نفت خزر و انتقال آن می‌باشد. قفقاز از مناطق نفت خیز شوروی سابق بوده و جمهوری آذربایجان، بزرگترین جمهوری نفت خیز مجموعه شوروی سابق، در این منطقه می‌باشد. عنصر نفت از سه جهت در منظر اقتصادی روسیه جلب نظر می‌کند:

جهت اول: پیوند ساختارهای نفتی روسیه با این منطقه است. به طور کلی اقتصاد در شوروی پیشین، اقتصادی مبتنی بر تقسیم کار و پیوستگی متقابل با محوریت مسکو بود. نفت قفقاز نیز در این راستا بخشی از مجموعه کلی اقتصاد به هم پیوسته کشورهای مستقل مشترک‌المنافع است.

جهت دوم: حضور عنصر خارجی در بهره‌برداری و اکتشاف نفت قفقاز و عمدتاً در جمهوری آذربایجان است. بخشی از نفت جمهوری آذربایجان در سواحل دریای خزر قرار دارد و روسیه مخصوصاً در مشارکت شرکتهای غربی در بهره‌برداری از این منابع نفتی به صورت قراردادهای دوجانبه بین جمهوری آذربایجان و شرکتهای مزبور حساس می‌باشد.

جهت سوم: عنصر نفت در حرکت قفقازی روسیه، چگونگی انتقال منابع انرژی حوزه دریای خزر است. دو جمهوری قزاقستان و ترکمنستان دارای ذخایر نفت و گاز بوده و چگونگی انتقال این نفت به بازارهای نفتی اروپا و آمریکا یکی از مباحث اقتصادی و سیاسی جاری بین‌المللی است. ترجیح روسیه آن است که بین انتخابهای موجود از خط لوله کنونی که آسیای مرکزی را به روسیه وصل می‌کند، استفاده شود و این خطوط لوله در مقصد نهایی از قفقاز عبور می‌نمایند. (۲۴)

به‌هرحال، تقریباً کلیه خطوط لوله سابق نفت و گاز حوزه دریای خزر از مسیر روسیه عبور می‌نماید و مسکو به نقش ژئوپلیتیکی انرژی کاملاً واقف است. در واقع امروزه نفت یکی از مهمترین عوامل جدید تعیین‌کننده خصیصه‌های اوضاع ژئواستراتژیک در جنوب و مرزهای جنوبی روسیه محسوب می‌گردد. (۲۵)

در هر صورت، نحوه عمل و رفتار مسکو در بحرانهای منطقه قفقاز نشان می‌دهد که دلمشغولی اصلی مسکو در قفقاز از ماهیتی امنیتی برخوردار است. در دوران بعد از فروپاشی در سه جمهوری مستقل این منطقه و همچنین در قفقاز شمالی، بحرانهای قومی - سرزمینی بروز کرده است. عمده‌ترین این بحرانها عبارتند از بحرانهای چچن، قره‌باغ، اوستیای جنوبی، آبخازیا و ... که شرایط و ویژگی‌های هریک از این بحرانها با یکدیگر متفاوت است ولی در همه آنها یک عنصر روسی به چشم می‌خورد. در بحران چچن روسیه دست به اولین لشکرکشی جدی در دوران بعد از کمونیسم زد و مستقیماً از نظر نظامی مداخله نمود. (۲۶)

لذا با توجه به موقعیت استراتژیکی کشورهای قفقاز جنوبی و تهدیدی که گرایشات غربگرایانه و حضور قدرتهای غربی در منطقه متوجه منافع و امنیت ملی روسیه می‌گردد، مسکو

نسبت به طرح‌های امنیتی که مستلزم حضور سایر کشورها در منطقه باشد، بسیار حساس است. در پی اظهارات رهبران جمهوری‌های آذربایجان و ارمنستان در خصوص ایجاد مکانیسم امنیتی در قفقاز، مسکو از وزرای دفاع کشورهای آذربایجان و ارمنستان برای شرکت در جلسه مشترکی با حضور وزیر دفاع روسیه در مسکو دعوت نمود. هدف مسکو از این نشست ضمن تأکید بر نقش روسیه در تأمین امنیت قفقاز، مطمئن ساختن طرف آذری بر این نکته بود که حضور نظامی این کشور در منطقه تهدید علیه باکو نمی‌باشد و در رابطه با نگرانی ارمنستان در خصوص امنیت خود در صورت امضای معاهده صلح با جمهوری آذربایجان، مسکو بر استمرار حضور نظامی خود تأکید نمود.

جمع‌بندی

به هر حال عوامل داخلی تهدیدات امنیتی در قفقاز را می‌توان در قوم‌گرایی و ناسیونالیسم افراطی، جدایی‌طلبی، اختلافات مرزی، شرایط نامساعد اقتصادی، افزایش تورم و بیکاری، نقش و نفوذ روسیه و ... جستجو نمود. نیروی گریز از مرکز نیز بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و استقلال جمهوری‌ها، شدت یافت و سطح همکاری‌های تجاری و اقتصادی میان جمهوری‌ها را به شدت کاهش داد. روسیه با چالش‌های مهم امنیتی در منطقه قفقاز روبروست که به عقیده برخی از کارشناسان مسایل امنیتی، این منطقه آسیب‌پذیرترین بخشی است که می‌تواند از لحاظ امنیتی بر روسیه تأثیرگذار باشد. به طوری که روسیه طی یک دهه گذشته، سعی کرده تا در چارچوب همکاری کشورهای مستقل مشترک‌المنافع به ایجاد ساختارهای امنیتی بپردازد. در زمینه سیاست خارجی نیز جمهوری‌های منطقه قفقاز جنوبی، پس از استقلال به شدت در جهت واگرایی منطقه‌ای بوده و خواهان کاهش نفوذ روسیه و متمایل به غرب می‌باشند که این عامل خود باعث تشدید بحران‌های منطقه گردیده است. تحولات و دگرگونی‌های عمیق ژئوپلیتیک و بی‌ثباتی حاکم بر منطقه قفقاز، امنیت ملی و منافع جمهوری اسلامی ایران را نیز به طور جدی تحت تأثیر قرار داده است. جنگ قره‌باغ میان جمهوری آذربایجان و ارمنستان

در نزدیکی مرزهای شمال غربی ایران و پیامدهای سیاسی - امنیتی آن، ازجمله مهمترین عوامل تهدید داخلی منطقه قفقاز و تأثیرگذار بر امنیت ملی ایران می‌باشد. لذا، با توجه به پیچیدگی دورنمای ژئوپلیتیک مرزهای شمالی ایران و ابعاد جغرافیایی آن در منطقه قفقاز و حوزه دریای خزر، ایران نیازمند ترسیم مرزهای مشخص امنیتی است که بدون توجه به این مسأله، پیامدها و تهدیداتی را برای منافع ملی به همراه خواهد داشت.

یادداشت‌ها

۱. الهه کولایی، «سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه»، (تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۶) ص ۸۴.
۲. زوراب داویتاشویلی، «زمینه‌های قومی - جغرافیایی بحران سیاسی در قفقاز»، ترجمه بهرام امیراحمدیان، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۴۶-۱۴۵ (مهر و آبان ۱۳۷۸) صص ۹۰-۸۴.
۳. جلیل روشندل و رافیک قلی‌پور، «سیاست و حکومت در ارمنستان»، (تهران: انتشارات وزارت امورخارجه، ۱۳۷۳)، ص ۵۸.
۴. رضا پاکدامن، «نقش روسیه در اقتصاد جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۸، (زمستان ۱۳۷۳)، صص ۱۶۸-۱۶۷.
۵. همان، صص ۱۷۰-۱۶۹.
۶. محمدرضا حافظ‌نیا، «تفاوت‌ها و تعارض‌ها در حوزه ژئوپلیتیک خزر»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۷، (پاییز ۱۳۷۸)، ص ۴۴.
7. Patrick Clawson, "Iran and Caspian Basin Oil and Gas", *Perceptions*, (Dec-Feb.1997), p.18.
۸. جودت بهجت، «مسابقه ژئوپلیتیک دریای خزر: چشم‌اندازی بر هزاره جدید»، ترجمه ناصر قبادزاده، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۲۰، (زمستان ۱۳۷۸)، صص ۱۹۹-۱۹۸.
۹. روزنامه کمرسانت دلی، «آیا دریای خزر آنچنان که کشورهای ساحلی می‌گویند، نفت دارد؟»، چاپ مسکو، مورخ ۲۶/۱۱/۷۷.
۱۰. ناصر ثقفی‌عامری و سعید نقی‌زاده، «سیاست خطوط لوله»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۷، (پاییز ۱۳۷۸)، صص ۲۷-۲۶.
11. Ebel Robert, "The Oil Rush in the Caucasus", *Current History*, Vol.96, No.612

(Oct.1997), p.344.

۱۲. محمدرضا دبیری، «اشتراک و تضاد منافع روسیه، غرب و ایران در حوزه خزر» فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۱، (بهار ۱۳۷۷)، ص ۸۷.

13. Stephen Blank, "Energy, Economy and Security in the Central Asia: Russia and her Rivals", *Central Asia Survey*, 1995, pp.383-386.

14. John Robert, *Caspian Pipelines* (London: Royal Institute of International Affairs, 1996) p.123.

۱۵. صمد حضرتی، «دریای خزر در نظام حقوقی دریاها»، روزنامه رسالت، مورخ ۱۳۷۸/۴/۶.

۱۶. همان.

۱۷. بهرام امیراحمدیان، «تهدیدهای امنیتی در قفقاز»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱۳، (بهار ۱۳۷۵)، ص ۱۸۹.

۱۸. پاول گوئل، «روسیه و همسایگانش»، ترجمه قاسم ملکی، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال دوم، دوره دوم، شماره ۱، (تابستان ۱۳۷۲)، ص ص ۲۲۴-۲۳۳.

۱۹. سیدمحمدکاظم سجادهپور، «روسیه و قفقاز: اقتصاد و ملاحظات امنیتی»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۸، (زمستان ۱۳۷۳)، ص ص ۷۷-۷۵.

20. S.Holwaty, "Ukraine in New Europe", *ASPEN Institute Quarterly*, Vol.4 (Autumn 1992) pp.31-41.

21. *Inside Central Asia*, No.11, march 1994, pp.21-27.

۲۲. «امپراتوری روسیه در حال تغییر است: رابطه روسیه با قفقاز»، روزنامه سلام، مورخ ۱۳۷۳/۳/۲.

۲۳. بهرام امیراحمدیان، پیشین، ص ۱۰۰.

24. Narsi Ghorban, "The Role of The Multinational of Companies in the Development of Oil and Gas Resources in Central Asia and Caucasus", *The Iranian Journal of International Relations*, Vol.5, No.1 (Spring 1993), p.9.

۲۵. میرانوف، «عوامل ایجاد شرایط ژئواستراتژیکی در مرزهای جنوبی روسیه»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱۴، (تابستان ۱۳۷۵)، ص ۲۰۹.

۲۶. سیدمحمدکاظم سجادهپور، «بحران چین در چشم انداز سیاسی روسیه»، ضمیمه روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۳/۱۰/۲۰.